



## پیغام عشق

قسمت هزار و صد و شصت و هشتم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۱ گنج حضور، بخش سوم (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیم خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

\*تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگداشت خداوند، تسلیم و فضاگشایی چیست؟ این که با خاموش کردن عقل من‌ذهنی و پیش رفتن با تدبیر خداوند، عقل جزوی ذهن را خوار و کوچک کرده و برحسب آن فکر و عمل نکنی. همان عقل زرنگی که ناموس و پندار کمال دارد، نیروی زندگی را گرفته تبدیل به مسئله، مانع، درد و دشمن می‌کند.

[به عبارت دیگر اگر در این لحظه عقل من‌ذهنی را صفر کرده و با عقل کل، عقل و خردی که کائنات را اداره می‌کند، عمل کنیم این همان تعظیم و بزرگداشت خداست.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحیدِ خدا آموختن؟

خویشتن را پیشِ واحد سوختن

یادگیری توحید و یکتایی خدا چیست؟ سوزاندن وجود موهوم من‌ذهنی با فضاگشایی در کورهٔ یکتایی خداوند. [هرچه انسان از عقل من‌ذهنی استفاده نکند و فضا را بگشاید، همان‌دگی‌ها را شناسایی کرده و بیندازد، در این صورت قسمتی از وجود موهومی من‌ذهنی‌اش می‌سوزد و آسمان درونش افراشته‌تر می‌شود و در نتیجه عظمت و بزرگی خداوند را بیشتر درک

می‌کند. به عبارتی درک بزرگی خداوند این است که انسان من‌ذهنی را صفر کرده، تماماً به خدا تبدیل شود تا تدبیر خداوند او را اداره کند.]

قرآن کریم، سوره توحید (اخلاص) (۱۱۲)، آیه ۱

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

«بگو: اوست خدای یکتا»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

اگر می خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی، در این صورت وجود موهومی من‌ذهنی‌ات را که همچون شب تیره و تار است، با فضاگشایی پیش خداوند هستی بخش بسوزان. [به عبارتی هرچه عقل من‌ذهنی با فضاگشایی پایین می‌آید و عقل خداوند بالا می‌رود، ما به زندگی زنده‌تر می‌شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۱

هستی‌ات در هست آن هستی‌نواز

همچو مس در کیمیا آندر گداز

\*هستی‌نواز: منظور حق تعالی است.

\*کیمیا: اکسیر، شربت حیات بخش، دانشی که بدان وسیله مس را به طلا تبدیل می‌کنند.



ای انسان وجود توهمی من ذهنی‌ات را با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها در وجود خداوند ذوب کن تا همان‌طور که مس در کیمیا گداخته و به طلا تبدیل می‌شود، تو نیز این وجود موهومی را با فضاگشایی بسوزانی و به زندگی زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۲

در من و ما، سخت کردستی دو دست

هست این جمله خرابی از دو هست

تو دستانت را در «من و ما» سفت و محکم کردی، یعنی به همانیدگی‌ها و باورهای شخصی‌ات به صورت «من» چسبیدی و همین‌طور با تقلید از باورهای جمعی و گرفتن حس امنیت و دانش از آن‌ها «مای» خود را تقویت کردی و این‌گونه من ذهنی خود را ساختی و قوام بخشیدی. ولی تمام خرابی کار تو از همین «من و مایی» است که در مقابل عقل خداوند قد علم کرده و حس وجود می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

تو روا داری؟ روا باشد که حق

همچو معزول آید از حکم سَبَقِ؟

\*معزول: عزل شده

ای انسان، آیا تو روا می‌داری و اصلاً انصاف است که خداوند به خاطر نفس و فکرهای من ذهنی تو، قوانینی که برای اداره امور کائنات وضع کرده‌است را عوض کند و از اداره امور جهان استعفا بدهد تا تو به مرادهای نفس‌ت بررسی؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷

که ز دستِ من برون رفته‌ست کار

پیشِ من چندین مِیا، چندین مزار

[روا می‌داری آن‌گاه که بی‌مراد شدی و با گریه و زاری به درگاهِ خداوند رفتی او در جواب به تو بگوید: که شیرازۀ امور از دستِ من بیرون رفته‌است، دیگر نزدِ من مِیا و این قدر به درگاهم زاری مکن. [درحالی که زندگی همیشه به تو می‌گوید: با فضاکشایی نزدِ من بیا، عقلِ من ذهنی‌ات را دور بینداز و خردِ مرا به‌کار بگیر تا شایسته شوی.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَمُ

نیست یکسان پیشِ من عدل و ستم

بلکه معنی «جَفَّ الْقَلَمُ»، این که خداوند هر لحظه با قلم خود و براساس سزاواریِ ما زندگی درون و بیرونمان را می‌نویسد، این است که عدل یعنی فکر و عمل براساس فضای گشوده‌شده و ظلم یعنی فکر و عمل براساس من‌ذهنی و فضا‌بندی، در نزدِ من یکسان نیست.

[بنابراین اگر فضا را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم تا خدا یا زندگی با خرد کل از طریق ما فکر و عمل کند این عدل است.

ولی اگر فضا را ببندیم و از عقلِ من‌ذهنی استفاده کنیم این ستم است و این دو نزدِ خداوند یکسان نیست.]

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

تیترا

«و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ یعنی جَفَّ الْقَلَمُ وَ كَتَبَ: لَا يَسْتَوِي الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ وَ لَا يَسْتَوِي الْأَمَانَةُ وَ السَّرِقَةُ. جَفَّ الْقَلَمُ أَنْ لَا يَسْتَوِي الشُّكْرُ وَ الْكُفْرَانُ، جَفَّ الْقَلَمُ أَنْ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.»

«به تحقیق خشک شد قلم که طاعت و عصیان و درستکاری و دزدی برابر نیست. خشک شد قلم که سپاسگزاری و ناسپاسی برابر نیست. خشک شد قلم که همانا خداوند پاداشِ نیکوکاران را تباه نسازد.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۱

همچنین تأویلِ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

بهرِ تحریضِ ست بر شغلِ اَهم

\*تأویل: تفسیر

\*تحریض: برانگیختن، تشویق کردن

\*أهم: مهم‌تر

همچنین تأویل خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی، برای برانگیختن و تشویق انسان‌ها برای انجام کار مهم‌تری است. چراکه عمل کردن با فضای گشوده‌شده و عمل کردن براساس من‌ذهنی نزد خداوند یکسان نیست و پاداش متفاوتی دارد.

[با درک این موضوع می‌دانیم، عملکرد خود انسان است که او را مشمولِ عدل یا ظلم خداوند واقع می‌کند و همه چیز به قدرت انتخاب انسان در این لحظه بستگی دارد تا قلم خداوند برای او چه بنویسد. پس مهم‌ترین و ضروری‌ترین کار برای انسان، داشتن حضور ناظر و فضاگشایی لحظه به لحظه در برابر افکاری است که به صورت مهمان برای شناسایی همانیدگی‌ها و عدم کردن مرکز آمده است.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۵۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۱ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۲

پس قلم بنوشت که هر کار را

لایق آن هست تأثیر و جزا

پس قلم تقدیر خداوند در این لحظه نوشت که هر کاری انجام می‌دهید اثر و پاداشی متناسب با آن کار را دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

کژ روی، جَفَّ الْقَلَمُ کژ آیدت

راستی آری، سعادت زایدت

اگر فضا را ببندی و با عقل من ذهنی عمل کنی، جَفَّ الْقَلَمُ خداوند برای تو کج می‌نویسد و درد می‌کشی، ولی اگر راستین و از جنس زندگی باشی و با فضاگشایی و تسلیم عمل کنی قلم خداوند برایت سعادت پدید می‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمانخانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیف نو آید دوان

\*ضیف: مهمان

ای انسان، وجود تو مانند مهمانخانه‌ای است که هر لحظه یک فکر و یا یک وضعیت جدیدی از طرف زندگی به‌عنوان مهمان، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.





مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین مگو کین مآند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مبادا ستیزه کنی و به عنوان من ذهنی بالا بیایی و بگویی من از این اتفاقی که ذهنم نشان می دهد خوشم نمی آید، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار دیار عدم می شود.

[زندگی لحظه به لحظه از طریق رویدادها برای تبدیل هشیاری ما و درست کردن وضعیت های زندگی مان به ما پیغام می فرستد. اگر فضاگشایی کرده و عقل من ذهنی را رها کنیم، پیغام آن را می گیریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب و شس

در دلت ضیفست، او را دار خوش

هرچه که در این لحظه از جهان غیب و از طرف زندگی بر دل تو می رسد حتی اگر اتفاق بدی هم باشد آن را مثل یک مهمان بدان، فضا را بگشا و با احترام و با رضایت از آن پذیرایی کن تا پیغامش را به تو بدهد و بگوید که چه چیزی را باید در خودت عوض کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۴

ظلم آری، مدبری، جَفَّ الْقَلَم

عدل آری، بر خوری، جَفَّ الْقَلَم



\*مدیر: بخت برگشته، بدبخت

اگر ظلم کنی یعنی براساس من ذهنی فکر و عمل کنی و فضا را ببندی، بدبخت می شوی. این را «جَفَّ الْقَلَمُ» خداوند که این لحظه درون و بیرون تو را می نویسد، رقم زده است. و اگر عدل کنی یعنی فضا را بگشایی، «جَفَّ الْقَلَمُ» اجرا می شود و میوه و نتیجه خوب آن را می بینی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۵

چون بدزدد، دست شد، جَفَّ الْقَلَمُ

خورد باده، مست شد، جَفَّ الْقَلَمُ

کسی که با من ذهنی زندگی را از خداوند بدزدد، یعنی این لحظه نیروی زنده زندگی را بگیرد و به جای آن که تماماً زندگی کند با فضا بندی تبدیل به مانع، مسئله و درد کند، طبق قانون «جَفَّ الْقَلَمُ» دستش قطع می شود، یعنی عملش ضایع شده و از بین می رود. در مقابل اگر کسی با فضا گشایی مرکزش را عدم کند و از شراب ایزدی بنوشد، مست زندگی می شود و «جَفَّ الْقَلَمُ» زندگی او را طور دیگری می نویسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

تو روا داری؟ روا باشد که حق

همچو معزول آید از حکم سَبَقِ؟

\*معزول: عزل شده

ای انسان، آیا تو روا می داری و اصلاً انصاف است که خداوند به خاطر نفس و فکرهای من ذهنی تو، قوانینی که برای اداره امور کائنات وضع کرده است را عوض کند و از اداره امور جهان استعفا بدهد تا تو به مرادهای نفست بررسی؟



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷

که ز دستِ من برون رفته‌ست کار

پیشِ من چندین میا، چندین مزار

[روا می‌داری آن‌گاه که بی‌مراد شدی و با گریه و زاری به درگاهِ خداوند رفتی او در جواب به تو بگوید: که شیرازهٔ امور از دستِ من بیرون رفته‌است، دیگر نزدِ من میا و این‌قدر به درگاهم زاری مکن. [درحالی‌که زندگی همیشه به تو می‌گوید: با فضاگشایی نزد من بیا، عقلِ من ذهنی‌ات را دور بینداز و خردِ مرا به کار بگیر تا شایسته شوی.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی آن بُودِ جَفَّ الْقَلَمِ

نیست یکسان پیشِ من عدل و ستم

بلکه معنی «جَفَّ الْقَلَمِ»، این‌که خداوند هر لحظه با قلم خود و براساس سزاواریِ ما زندگی درون و بیرونمان را می‌نویسد این است که عدل یعنی فکر و عمل براساس فضای گشوده‌شده و ظلم یعنی فکر و عمل براساس من‌ذهنی و فضا‌بندی، در نزدِ من یکسان نیست. [بنابراین اگر فضا را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم تا خدا یا زندگی با خرد کل از طریق ما فکر و عمل کند این عدل است. ولی اگر فضا را ببندیم و از عقلِ من‌ذهنی استفاده کنیم این ستم است و این دو نزد خداوند یکسان نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۹

فرق بنهادم میانِ خیر و شر

فرق بنهادم ز بد هم از بتر



[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] من نه تنها بین خیر و شر فرق نهاده‌ام، یعنی نه تنها از نظر من نتیجه فکر و عمل با عقل کل و فضای گشوده شده با فکر و عمل با من ذهنی برابر نیست، بلکه من میان بد و بدتر نیز فرق گذاشته‌ام. یعنی بین کسی که با من ذهنی‌اش عمل بدی انجام دهد با شخص دیگری که عمل بدتری انجام داده فرق وجود دارد. و جَفَّ الْقَلَمُ، زندگی درون و بیرون انسان‌ها را برحسب میزان فضاگشایی یا فضابندی‌شان می‌نویسد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و، اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

\*اضطرار: درمانده شدن، بی‌چارگی

در بارگاه خداوند به غیر از فضاگشایی، تواضع، خدمت و اقرار به این که چاره‌ای جز پناه بردن به خدا نیست، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۰

ذره‌یی گر در تو افزونی ادب

باشد از یارت، بداند فضلِ رب

اگر بیشتر از انسان دیگری فضاگشایی کنی و با عقل من ذهنی فکر و عمل نکنی یعنی درواقع بیشتر از او ادب را رعایت کنی، خداوند به فضل خود آن فضاگشایی تو را به حساب می‌آورد و به تو بیشتر توجه می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۱

قدر آن ذره تو را افزون دهد

ذره، چون کوهی، قدم بیرون نهد

خداوند به اندازه همان ذره فضاگشایی و تعظیم تو، فضای درون تو را گشوده تر می کند تا جایی که آن ذره فضاگشایی مثل کوهی می شود و به کمک تو می آید. به عبارتی اگر با فضاگشایی ذره ای از خرد خداوند را وارد زندگی مان کنیم، تغییرات زیادی در ما ایجاد خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۲

پادشاهی که به پیش تخت او

فرق نبود از امین و ظلم جو

برای مثال پادشاهی که در بارگاه او هیچ فرقی میان کسی که به عهد الست وفادار بوده و هر لحظه برحسب فضای گشوده شده فکر و عمل می کند، با کسی که به عهد الست جفا کرده و براساس من ذهنی فکر و عمل می کند نباشد...

[ادامه معنا در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۳

آنکه می لرزد ز بیم رد او

و آنکه طعنه می زند در جد او

\*جد: عظمت، توانگری، بهره و نصیب



همچنین اگر در بارگاه او میان کسی که از ترسِ بالا آمدن من‌ذهنی‌اش و رد شدن توسط پادشاه بر خود می‌لرزد و همیشه حواسش به این است که با فضاگشایی مورد قبول او باشد با کسی که با دیدن برحسب من‌ذهنی به عظمت او طعنه زده و می‌گوید این پادشاه اصلاً عقل ندارد و او را مسخره می‌کند. [ادامه معنا در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۴

فرق نبود هردو یک باشد برش

شاه نبود خاک تیره بر سرش

اگر نزد شاه هیچ فرقی بین آن‌ها نباشد و هردو در نظرش یکسان آیند، آن شاه، شاه نیست. خاک سیاه بر سرش باد. [خداوند پادشاهی است که بین انسانی که با فضابندی برحسب عقل جزوی من‌ذهنی فکر و عمل می‌کند و انسان فضاگشا که برحسب خرد کل رفتار می‌کند، تفاوت قائل است و گرنه نمی‌توانست کائنات را اداره کند. بنابراین اگر ما دردی داریم و بلایی سر ما آمده به خاطر بی‌عدالتی خداوند نیست، بلکه به علت فکر و عمل ما برحسب من‌ذهنی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

ذره‌بی‌گر جهد تو افزون بود

در ترازوی خدا موزون بود

اگر این لحظه سعی و تلاش تو در جهت فضاگشایی و ریختن خرد زندگی به فکر و عملت ذره‌ای بیشتر شود، ترازوی خداوند آن را می‌سنجد و به نفع تو عمل می‌کند.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۱ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

تیترا

«عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوش و فهم کردن معشوق، آن را نیز»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۶

گفت عاشق: امتحان کردم مگیر

تا بینم تو حریفی یا ستیر

\*ستیر: مستور، پوشیده، پاکدامن

[مولانا مجدداً به حکایت عاشق و معشوق بازمی‌گردد.] عاشق به معشوق گفت و ما هم به خداوند می‌گوییم: «مرا سرزنش مکن و از من ناراحت نشو، چون می‌خواستم تو را امتحان کنم تا بفهمم که آیا تو پاکدامن و به من وفادار هستی؟ یا معشوقی هستی که عفت نداشته و با هر پیشنهادی مرا فراموش کرده و با دیگری عشق‌بازی می‌کنی؟»

[اولین قانون این است که انسان به‌عنوان من‌ذهنی اصلاً وجود نداشته باشد، درحالی‌که نه تنها در من‌ذهنی حس وجود می‌کند، بلکه هر لحظه از طریق خواسته‌های ذهنی‌اش خداوند را نیز امتحان می‌کند و می‌گوید اگر این مرادی که من می‌خواهم را بدهی پس وجود داری، ولی اگر ندهی اصلاً وجود نداری.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷

من همی دانستم بی‌امتحان

لیک کی باشد خبر همچون عیان؟





من اگرچه بدون امتحان نیز تو را می‌شناختم و می‌دانستم که پاکدامن هستی، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن. من می‌خواستم مطمئن شوم.

[ما خدا را از طریق توهمات ذهنی مان می‌شناسیم و از این اطلاع نداریم که من ذهنی اصلاً نباید باشد. اما ادب این است که نسبت به من ذهنی فنا شده، مرکز را عدم کنیم و به خدا زنده شویم تا بفهمیم او عیان است و توهم ذهنی نیست نه این که از طریق رسیدن یا نرسیدن به مرادهای ذهنی بگوییم خدا وجود دارد یا ندارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۸

آفتابی نام تو مشهور و فاش

چه زیان است ار بکردم ابتلاش؟

\*ابتلا: امتحان

[عاشق خطاب به معشوق می‌گوید:] تو همچون آفتاب جهان تابی که آوازهات را همه شنیده‌اند، حال اگر من بخواهم آفتاب را امتحان کنم چه زیانی به آفتاب می‌رسد؟ [انسان من ذهنی نیز همانند عاشق، با زبان ذهن خدا را می‌شناسد و نام‌های مختلفی در ادیان به خداوند نسبت می‌دهد و فقط ادعای شناخت او را دارد، درحالی که شناخت آفتاب خداوند مُستلزم گشودن فضای درون و به بی‌نهایت او زنده شدن و نور زندگی را پخش کردن است.]

از دیگر نشانه‌هایی که انسان در من ذهنی هیچ‌گاه خدا را نشناخته و نخواهد شناخت این است که انسان من ذهنی مرتب در صدد امتحان کردن خداوند برمی‌آید، غافل از این که با این کار وجود ذهنی خود را قوام می‌بخشد. در واقع این باشندهای که درون او دست به امتحان خداوند می‌زند چیزی نیست جز ذهن که نماینده شیطان است و کارش

خراب‌کاری.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۹

تو منی، من خویشتن را امتحان

می کنم هر روز در سود و زیان

[معشوق در ادامه عذر خواستن ذهنی خطاب به عاشق می گوید:] تو در واقع خود من هستی و من حتی خودم را هم هر روز در سود و زیانی که کرده ام امتحان می کنم. [اگر سود کرده باشم خودم را تحسین می کنم و اگر ضرر کرده باشم ناراحت شده، خودم را تنبیه می کنم.] به عبارتی عاشق در حالی که ادعا می کند وجود او در معشوق فانی گشته است و چیزی به نام «من» در او باقی نمانده، با همان «من» شروع به صحبت می کند و حتی با منعکس کردن تصاویر ذهنی اش معشوق را نیز در حد یک باشنده ذهنی پایین می آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰

انبیا را امتحان کرده عُدات

تا شده ظاهر از ایشان مُعجزات

\*عُدات: عُداه، جمع «عادی» به معنی دشمن، متجاوز.

[عاشق این گونه عذرخواهی ذهنی خود را ادامه می دهد.] همان طور که دشمنان پیغمبران آن ها را مورد امتحان قرار دادند و این امتحان سبب بروز معجزات شد، من نیز می خواهم تو را امتحان کنم، پس طبق عقل من ذهنی ام عمل کن و معجزه بیاور.

[انسان من ذهنی خدا را مانند دشمن خود فرض کرده و در برآوردن حاجات ذهنی خود همواره در صدد امتحان کردن خداوند است تا او را به مراد برساند و این گونه بتواند وجود خداوند را باور کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱

امتحانِ چشمِ خود کردم به نور

ای که چشمِ بد ز چشمانِ تو دُور

[معشوق به عاشق می گوید من تو را امتحان می کنم چراکه] تو مانند چشمانم هستی و من هر روز چشمان خود را با نور می آزمایم که آیا درست می بیند یا نه. پس امتحان کردن تو خالی از ایراد است و اشکالی ندارد، ای که چشم بد من ذهنی از تو دور باشد!

[انسان با دید من ذهنی در پی مرادهای این جهانی است و همواره خدا را مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد که آیا چشمان خداوند درست می بیند یا نه! اگر درست می بیند پس چرا وضعیت او نابسامان است و همواره در بی مرادی به سر می برد؟!]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۲

این جهان همچون خراب است و تو گنج

گر تفحص کردم از گنجت، مرنج

[عاشق که تماماً برحسب من ذهنی صحبت می کند، به معشوق می گوید:] این جهان مانند ویرانه ای است و تو مانند گنجی هستی که در آن نهفته ای، و حال اگر من گنج وجود تو را جست و جو کردم ناراحت نشو و از من مرنج. [عاشق درحالی که من ذهنی دارد با معشوق سخن می گوید و نمی داند تمام صحبت های ظاهراً درست او تا زمانی که در ذهن به سر می برد خطا و اشتباه است و جست و جوی گنج معشوق با هستی توهمی ذهن امری محال و غیرممکن. همچون انسانی که با بودن در ذهن گنج حضور پنهان در درون خویش را جست و جو می کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳

ز آن چنین بی‌خردگی کردم گزاف

تا زخم با دشمنان هر بار لاف

\*بی‌خردگی: در این جا به معنی گستاخی است.

من از آن رو چنین گستاخی بیهوده‌ای مرتکب شدم، تو را امتحان کردم و این گستاخی را از حد گذراندم تا از وجود تو مطمئن شوم و همیشه بتوانم نزد دشمنانم ادعا کنم که چنین معشوق و خدایی دارم. [ما به وجود خدا شک داریم و از خدا می‌خواهیم که به ما ثابت کند که حقیقتاً وجود دارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴

تا زبانم چون تو را نامی نهد

چشم ازین دیده گواهی‌ها دهد

تا هرگاه زبانم نام تو را یاد می‌کند، چشمانم نیز گواهی دهد که تو را دیده‌است.

[ما در ریشه به خدا وصل هستیم، نباید برای اثبات وجود خدا دلایل ذهنی بیاوریم، بلکه باید با فضاگشایی عملاً به خدا زنده شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۵

گر شدم در راه حرمت، راهزن

آمدم ای مه به شمشیر و کفن



[عاشق خطاب به معشوق می گوید:] اگر به تو بی حرمتی کرده و برخلاف ادب، من ذهنی را حفظ کردم و تو را مورد امتحان قرار دادم، اینک از تو پوزش می خواهم و با شمشیر و کفن آمده‌ام. اگر مرا نمی‌بخشی، مرا بکش. [ما حقیقتاً در عذرخواهی از خداوند راستین نیستیم، چراکه اگر راست می‌گفتیم، باید من ذهنی را ادامه نمی‌دادیم و فنا می‌شدیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۶

جز به دستِ خود مبرم پا و سر

که ازین دستم، نه از دستِ دگر

اگر می‌خواهی مرا مجازات کنی، تو خودت دست و پای مرا قطع کن و با دست خودت مرا بکش. چون من ساخته دست تو هستم و تو مرا به این روز درآوردی. [اشکال ما این است که فکر می‌کنیم خداوند ما را تنبیه می‌کند و ما را عذاب می‌دهد، درحالی‌که ما در اثر سرپیچی از قوانین زندگی و چسبیدن به عقل من ذهنی، خودمان را بدبخت کرده‌ایم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۷

از جدایی باز می‌رانی سخن

هر چه خواهی کن، ولیکن این مکن

[معشوق خطاب به عاشق می گوید و ما هم به خداوند می‌گوییم:] دوباره از جدایی و فراق حرف می‌زنی و مرا بی‌ادب می‌خوانی و می‌خواهی از من جدا شوی. بسیار خوب، هر چه دلت می‌خواهد انجام بده، اما فقط حرف از جدایی نزن. [ما هر لحظه به صورت من ذهنی ظاهر می‌شویم و از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌رویم. ما در ذهن و توهماتمان گم می‌شویم، ولی به غلط تصور می‌کنیم خداوند از ما رو برگردانده و به ما توجه نمی‌کند.]



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com